

تحلیل حوزه مقابل تقوا با تأکید بر روش معناشناسی ایزوتسو

محمدحسین شیرافکن*

فاطمه صاحبیان**

علیرضا قائمی نیا***

۱۷۱

ذهن

تحلیل حوزه مقابل تقوا با تأکید بر روش معناشناسی ایزوتسو

چکیده

تقوا از واژگان کلیدی قرآن است که درک مفهوم آن در بستر قرآن کریم در سیر انسان به سوی کمال کارگشاست. این معنا در مفهوم قرآنی از جایگاه ویژه و خاصی برخوردار است؛ از سوی دیگر تقوا امری نیست که انسان بتواند بر پایه عقل خویش، راه‌های دستیابی به آن را کشف کند؛ از این رو قرآن در آیه ۱۱۵ سوره توبه بیان می‌کند که تبیین راه‌ها و زمینه‌های تحصیل تقوا از اموری است که می‌بایست از جانب خدا روشن و بیان گردد؛ بنابراین کشف حقیقت تقوا بر پایه کشف لایه‌های آن از طریق قرآن کریم است. از جمله راه‌های کشف معنای تقوا معناشناسی این واژه در قرآن است. از طرفی یکی از راه‌های شناخت ویژگی‌های هر چیز، معرفت‌یافتن به مواردی است که در تضاد با آن هستند. در این مقاله واژگانی که در قرآن کریم در تضاد با این واژه برای دریافت این مفهوم به کار رفته‌اند، واکاوی و تحلیل شده‌اند که کفر، عدوان، ظلم، کبر، فساد، فجور، اسراف، خسران، خیانت و اختیال از آن موارد می‌باشند. همچنین تلاش شده است با واسطه مقابل‌ها، به معنای حقیقی تقوا نائل شویم.

واژگان کلیدی: تقوا، قرآن، تقابل، معناشناسی، ظلم، فساد.

* دانشجوی دکتری رشته تفسیر تطبیقی دانشگاه علوم و معارف قرآن قم (نویسنده مسئول).

mh.shirafkan12@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی‌ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی قم.

s.sahebian71@gmail.com

*** دانشیار گروه معرفت‌شناسی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. aeminia@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۹۶/۳/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۱۵

مقدمه

معناشناسی شاخه‌ای از دانش زبان‌شناسی است که به نظریه معنا می‌پردازد (ر.ک: احمد مختار، ۱۳۷۵، ص ۱۹-۲۰). معناشناسی همچون علم اصول که منطبق و ضابطه استنباط‌های فقهی را ارائه می‌دهد، به مثابه منطبق و ضابطه علم زبان‌شناسی است که با آن می‌توان از خطا در درک مدلول‌های کلام و فهم معانی کلمه‌ها و ترکیب‌های یک متن بر حذر بود (منصور اختیار، ۱۳۴۸، ص ۱۲۷). به عقیده /یزوتسو ما هنوز در زمینه معناشناسی یک علم یکنواخت سازمان‌یافته در اختیار نداریم؛ همه آنچه در اختیار ماست تعدادی از نظریه‌های مختلف درباره معناست (یزوتسو، ۱۳۶۸، ص ۲).

منظور ما از معناشناسی در این نوشتار، معناشناسی زبانی است. معناشناسی زبانی بخشی از دانش زبان‌شناسی یا شاخه‌ای مستقل از آن است که معنای واژگان، جملات و متون را تحلیل می‌کند و از دیدگاه‌های مختلف به شکلی نظام‌مند آن را مطرح می‌سازد. میان معنای یک زنجیره کلامی دو رابطه افقی و عمودی برقرار است. رابطه افقی همان رابطه ترکیبی (همنشینی) و رابطه عمودی، رابطه انتخابی (جانشینی) میان معناهای زنجیره کلامی با معنایی است که می‌توانند جایگزین آنها شوند.

از دیگر اصول عمده میدان معنایی، نسبت تقابل است. در نسبت تقابل دو مفهوم عمده کلیدی در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند (همو، ۱۳۷۸، ص ۲۹۶). تقابل میان واژگان ممکن است به صورت تباین کامل باشد؛ به این معنا که دو واژه کاملاً متفاوت بوده و هیچ‌گونه همپوشانی میان آن دو وجود نداشته باشد. نسبت تقابل ممکن است به صورت جزئی میان دو واژه وجود داشته و رابطه عموم و خصوص میان آن دو برقرار باشد. یافتن مفاهیم مقابل در فهم جایگاه یک واژه بسیار تأثیرگذار است. نسبت تقابل عبارت است از تفاوت معنایی بین دو لفظ که در بستر متن ایجاد می‌شود و دو حوزه متقابل ایجاد می‌کند. به اعتقاد /یزوتسو حوزه معناشناختی زمانی به وجود می‌آید که دو مفهوم کلیدی عمده، کاملاً در مقابل یکدیگر قرار گیرند (همان، ص ۲۹۸).

اگرچه در زمینه تقوا کارهای بسیاری انجام پذیرفته است، ولی می‌توان ادعا کرد به

سرّ تقوا اشاره نشده است؛ لذا ضرورت دارد از باب اینکه کمالات الهی به متقین نسبت داده شده است، در پی معناشناسی حقیقی تقوا باشیم تا به سرّ آن نائل شویم. در این نگاهسته به این حقیقت دست می‌باییم که وقتی تقوا را در ساحت مقابل‌های آن قرار می‌دهیم، از آنجایی که در دیگر موارد مقابل تقوا دوری و فرار و عدم حضور خدا قرار دارد که از آنها تعبیر به گناه می‌شود، تقوا به معنای حفظ خدا و حضور تام خدا در همه شئون زندگی انسان است.

الف) معنای پایه و نسبی تقوا

تقوا، از مصدر وقایه، در لغت به معنای «حفظ کردن و نگاه داشتن از بدی و گزند» است. گفته‌اند این کلمه در اصل «وقوی» (ازهری، [بی تا]، ج ۹، ص ۲۷۹) بوده که واو آن به تاء بدل شده است. مصدر اتقاء از همین ریشه به معنای «ترسیدن و حذر کردن» است. اسم فاعل آن، تقی و متقی به معنای «صاحب تقوا» است. همچنین گفته شده است که تقوا یعنی «مصون داشتن خویش از آنچه خوف آسیب و گزند آن وجود دارد». / ابن فارس در تبیین این لغت می‌نگارد: «الواو والقاف والياء: کلمة واحدة تدلّ علی دفع شیء عن شیء بغیره» (ابن فارس، [بی تا]، ج ۶، ص ۱۳۱). او معتقد است تقوا به معنای دفع چیزی از چیز دیگر است. بنا بر قول طبرسی، متقی کسی است که اعمال صالح خویش را سپر عذاب الاهی قرار دهد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۱۹). معنای دیگر تقوا در قرآن، ترس از خدا و به تعبیر دقیق تر ترس از قهر یا عذاب اوست که ممکن است شخص گناهکار در حیات دنیوی یا اخروی بدان دچار شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۴۰). این ترس آمیخته به احترام، حاصل آگاهی در برابر مالک روز داوری است و با ترس معمولی تفاوت دارد و در حوزه معنایی‌ای قرار دارد که مفاهیمی مانند خوف و خشیت با آن هم‌ردیف و هم‌معنایند (ایزوتسو، ۱۳۷۸، ص ۱۰۴). مفهوم تقوا به تدریج در سیر نزول آیات بسط یافت و اعمال دینی را نیز در بر گرفت. سومین معنای تقوا در قرآن، رعایت اوامر و نواهی خداوند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۶۳) یا - به تعبیر دیگر - عمل به طاعت و ترک معصیت است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۱۸/طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۱۸).

با ملاحظه معانی یادشده می‌توان سیر بسط معنایی تقوا را در قرآن مشاهده کرد. معنای اولیه تقوا «حایل قراردادن در برابر عذاب الاهی» پس از گذشتن از مرحله میانی «ترس مؤمنانه از خدا»، بسط و تحول یافت و معنای «تبعیت از اوامر و نواهی خداوند» را پیدا کرد (ایزوتسو، ۱۳۷۸، ص ۱۳). در قرآن کریم واژه «تقوی» هفده بار و مشتقات آن ۲۵۸ مرتبه آمده است. با بررسی موارد ذکرشده در قرآن در می‌یابیم تقوا در قرآن کریم نسبت به پنج مورد یعنی الله، رب، یوم، نار و فتنه طلب شده است. با توجه به معنای پایه تقوا که حفظ الشيء است، باید موارد فوق را در حد توان در معنای اصلی به کار برد و در مواردی که معنا حاصل نمی‌شود، باید به دنبال معنای نسبی رفت. در مواردی که تقوا نسبت به خدا و رب طلب شده است، بر خلاف معنای بیان‌شده در کتب لغت، می‌توان بر معنای پایه ایستادگی و طبق همان معنا کرد؛ به این بیان که وقتی گفته می‌شود «اتقوا الله» یعنی خدا را حفظ و پاسداری کنید نه اینکه آن را به معنای پرهیز از خدا گرفته، به ناچار خشم و عذاب در تقدیر لحاظ شود؛ لذا تقوای الهی به معنای حفظ خدا در زندگی می‌باشد که این معنا نیاز به مجاز ندارد؛ این معنا در مورد رب نیز صادق است. اما در مورد یوم، نار و فتنه چون معنای پایه تحقق نمی‌یابد، باید به دنبال مجاز رفت؛ برای نمونه مثال در مورد «اتقوا النار» می‌توان بیان داشت به معنای «اتقوا انفسکم من النار» است. از اینجا معنای برحذر بودن برای تقوا حاصل می‌گردد که در مورد یوم و فتنه نیز سازگار است.

ب) کارکرد معنایی تقوا در قرآن کریم

در قرآن کریم تقوا با کارکردهای مختلفی ظاهر شده است. گاه به آثار تقوا (طلاق: ۲-۴ / انفال: ۲۹)، ویژگی‌های متقین (بقره: ۲-۴)، علل تقوا (بقره: ۱۸۳) و دیگر موارد اشاره شده است. قرآن تقوا را امری قلبی معرفی می‌کند (حج: ۳۲). از منظر قرآن کریم تقوا از اهمیتی برخوردار است که قبولی اعمال را مشروط به آن می‌داند (مائده: ۲۷). متعلق تقوا رب (آل عمران: ۱۹۸)، نار (بقره: ۲۴)، قیامت (بقره: ۴۸)، الله (بقره: ۱۴۹) و فتنه (انفال: ۲۵) بیان شده است.

ج) تحلیل تقابل تقوا و کفر

۱. معنای پایه

«کفر» واژه‌ای عربی است که در لغت به معنای پنهان کردن و پوشاندن است؛ چنان‌که ابن‌فارس نقل می‌کند: «أصلٌ صحيحٌ يدلُّ على معنَى واحد، و هو السُّتْر و التَّغْطِیة» (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۹۱). به شب تاریک کافر می‌گویند؛ زیرا با تاریکی خود همه چیز را می‌پوشاند؛ بنابراین از آن جهت به کافر، کافر می‌گویند که نعمت‌های الهی را پوشانده و مخفی می‌نماید. به کشاورز نیز از آن جهت کافر می‌گویند که بذر و دانه را با خاک می‌پوشاند. در برخی از کتب لغت کفر ضد ایمان (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۳۵۶) و جمع آن کَفَّار و کَفَّرَة و کِفَّار دانسته شده است. همچنین کفر، انکار نعمت هم هست (راغب، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۶۱) که در این صورت معنایش «ضد شکر» خواهد بود.

برخی لغویان نیز معتقدند کفر، ضد ایمان و انکار نعمت‌های خداوندی است. به شب، دریا، رودخانه بزرگ، ابر تاریک، سرزمین وسیع، زره و کشاورز کافر می‌گویند؛ زیرا هر یک به نحوی چیزی را می‌پوشانند. مشتقات این واژه ۵۳۴ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است.

۲. تحلیل

تقابل میان تقوا و کفر در بسیاری از آیات قابل مشاهده است که به تعدادی از آن اشاره می‌کنیم:

۱. در تعالیم الهی، دوزخ که در مقابل جنت قرار گرفته شده، هر یک مأوایی برای یک دسته گشته است. در قرآن کریم جایگاه کافران دوزخ معرفی شده است که آیات «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» (نساء: ۱۴۰)، «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَأَنْتُمْ أُولَئِكَ فِي النَّارِ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (بقره: ۲۴)، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره: ۳۹)، «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

سَتُعَلَّبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ» (آل عمران: ۱۲)، «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَٰ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (آل عمران: ۱۱۶)، «وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (آل عمران: ۱۳۱)، «سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَ مَا وَاهُمُ النَّارُ وَ بِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ» (آل عمران: ۱۵۱) و بسیاری از آیات دیگر بر این نکته تصریح دارد. این در حالی است که قرآن کریم جایگاه متقین را جنت معرفی کرده است؛ یعنی از تقابل دو جایگاه می‌توان به تقابل دو گروه وارد در آن پی برد. برخی از آیاتی که جایگاه متقین را جنت معرفی کرده‌اند، آیات زیر است: «قُلْ أَ تُبَيِّنُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (آل عمران: ۱۵)، «وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۱۳۳)، «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» (آل عمران: ۱۹۸) و «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ» (حجر: ۴۵). این تقابل در دو آیه ذیل به زیبایی تصریح شده است:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ غُفِبَى الْكَافِرِينَ النَّارِ



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ» «وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا»

۲. اگرچه جزای متقین در آیات الهی بهشت معرفی شده است، ولی از دیگر موارد تقابل میان تقوا و کفر را می‌توان تقابل بین جزای نیک و اشد عذاب معرفی کرد. جزایی که به متقین نسبت داده شده است، در آیات «جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ» (نحل: ۳۱) و «قُلْ أُولَئِكَ خَيْرٌ أُمَّ جَنَّةٍ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَاصِرًا» (فرقان: ۱۵) بیان شده است؛ ولی این تقابل با بیان عذابی که به کافران نسبت داده شده، قابل اثبات است. به دلیل فراوانی این نسبت، به تعدادی از آیات در این زمینه اشاره می‌کنیم: «وَاللِّكَاظِمِينَ عَذَابَ مُهِينٍ» (بقره: ۹۰)، «وَاللِّكَاظِمِينَ عَذَابَ أَلِيمٍ» (بقره: ۱۰۴)، «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» (آل عمران: ۴)، «فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعْدَبْهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (آل عمران: ۵۶)، «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (آل عمران: ۲۱)، «وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (آل عمران: ۱۷۶)؛ لذا از تقابل جزا و عذاب، به تقابل متعلقان آن یعنی متقین و کافران پی می‌بریم.

۳. از دیگر قرینه‌ها برای اثبات تقابل بین تقوا و کفر، تقابل بین رحمت و لعنت است که در آیات مختلف به این دو گروه نسبت داده شده است. راغب لعنت را «فی الدنیا انقطاع من قبول رحمته و توفیقه» (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۷۴۱) معرفی کرده که تقابل آن با رحمت مشهود است. مشتقات لعن در قرآن ۴۱ مرتبه به کار رفته که در ده مورد به‌طور مستقیم با کفر سر و کار دارد. با بررسی آیاتی که در آن بحث از رحمت و لعنت شده است، به این نکته می‌رسیم که در بسیاری از آیات، متعلق لعنت، کافران و متعلق رحمت، متقین می‌باشند؛ برای نمونه در آیات «فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (بقره:

۸۹) و «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» (بقره: ۱۶۱) این مهم تصریح شده است. در مقابل آیاتی که در مورد متقین می‌باشد، به جای لعنت، از رحمت الهی بحث به میان آمده است؛ چنان‌که در آیات «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» (حدید: ۲۸) و «وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» (اعراف: ۱۵۶) این نکته بیان شده است؛ حتی در آیه شریفه «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» (مریم: ۸۵) حشر متقین به سوی رحمانیت خدا به تصویر کشیده شده است؛ لذا از تقابل رحمت و لعنت می‌توان به تقابل متعلق آن، یعنی تقوا و کفر رسید.

۴. از دیگرقرینه‌ها بر تقابل بین تقوا و کفر، تقابل بین نسبت محبت خدا به متقین و عدم محبت خدا به کافرین است. در برخی آیات مثل «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۱۷۶) و «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه: ۷) محبت خدا به متقین نسبت داده شده است و در مقابل در برخی آیات مثل «وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (بقره: ۲۷۶)، «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (آل عمران: ۳۲) و «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (روم: ۴۵) عدم محبت الهی به کافران، حتی بالاتر از آن، یعنی عداوت الهی در آیه «فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ» (بقره: ۹۸) نسبت داده شده است؛ لذا با در نظر گرفتن تقابل بین محبت و عداوت، به تقابل متعلق آن، یعنی تقوا و کفر می‌توان دست یافت. این تقابل را در شکل زیر می‌توان یافت:



۵. کافران از دیدگاه قرآن کسانی‌اند که دچار خسران شده‌اند و قرآن کریم آنان را با خطاب «وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (بقره: ۱۲۱) معرفی می‌کند. فراهیدی در بیان خسران می‌نگارد: «غیرمربحه» (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۱۹۵)؛ یعنی معنای خسران

را ضرر و زیان و عدم سود بیان می‌کند؛ چنان‌که در قرآن کریم در توصیف کافران آمده است: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» (بقره: ۱۶). شایان ذکر است چنان‌که لغویان معنای اساسی «خسر» را نقصان معرفی کرده‌اند (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۸۲)، این واژه در اسناد به کافران معنای نقص در ایمان بیان شده است (راغب، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۸۲)؛ لذا از خصوصیات کافران می‌توان به نقص در ایمان که همان عدم ایمان است، اشاره کرد. این در حالی است که متقین در تعدادی از آیات با وصف ایمانشان بیان می‌شوند؛ برای مثال در آیه «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ» (مائده: ۸۸) دستور به تقوا بر پایه ایمان آنها صادر شده است؛ یعنی در مرحله اول ایمانشان مهیاست، بر خلاف کافران که نقص در ایمان دارند.

اگر خسران کافران را در اجر و ثواب ذکر کنیم، باز هم تقابل آنها با متقین طبق آیات «أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ» (حجرات: ۳) و «وَ إِنْ تَوَمَّنَا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (آل عمران: ۱۷۹) نمایان می‌شود. اگر خسران کافران نقص در عقل لحاظ شود، تقابل کفار با متقین طبق آیه «زَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَ اتَّقُونَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره: ۱۹۷) ظاهر می‌گردد؛ چراکه صاحبان خرد دستور به کسب تقوا دریافت کرده‌اند؛ یعنی متقین در وهله اول دارای خرد هستند که این همان نقطه مقابل کافران می‌باشد.

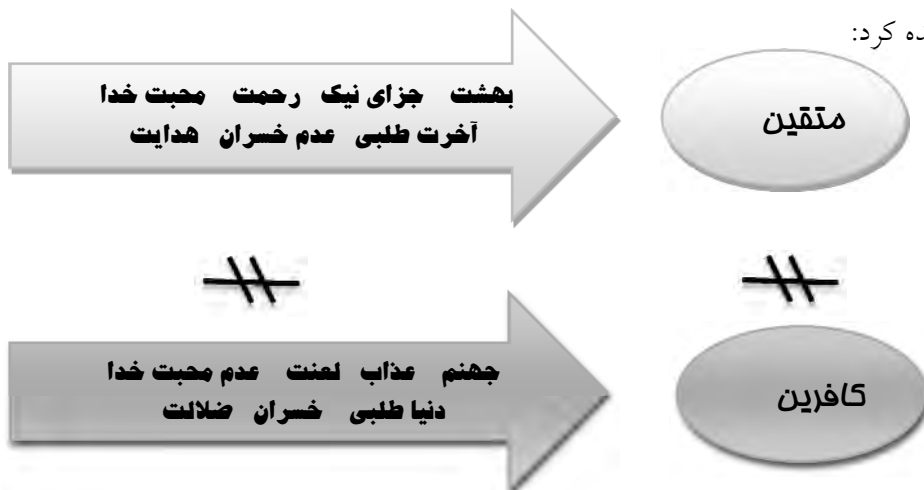
۶. ویژگی دیگر کافران طبق معارف دنیایی، دنیاطلبی است که در آیه شریفه «زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ يَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (بقره: ۲۱۲) به آن اشاره شده است. در نظر کافران دنیا آراسته و دارای جذابیت می‌باشد. کسی که به زندگی دنیا وابستگی و محبت پیدا کرده و از توجه به معنویات و مراحل روحانی محجوب گردید، قهراً این محبت و گرایش به دنیا رفته رفته شدیدتر و جالب‌تر شده، علایق و محبت‌های دیگر به کلی نابود شده، از قلب او بیرون خواهد رفت. پس زینت‌دهنده در این مورد، همان کفر و ردّ حق و گرایش و محبت دنیا خواهد بود که به تدریج روی به افزونی و شدت می‌گذارد و

به طوری زینت و جلوه پیدا می کند که همه حقایق را از یاد می برد.

ولی در مقابل کافران، دسته ای دیگر از افراد به نام متقین وجود دارند که به دلیل خداداری، دنیا در چشمشان بی رنگ قلمداد می شود. این افراد به دلیل ترجیح آخرت بر دنیا در قیامت دارای مقام رفیع هستند و در مقابل این تقوا، کفر و بی اعتنایی به حق و صلاح ظاهری و معنوی است که قهراً انسان را در تمام مراحل گرفتار و آلوده کرده، موجب سرافکنندگی و عقب ماندگی در مراحل سعادت خواهد بود. این حالت، ثمره همان دنیاطلبی آنان است که قرآن فرموده است: «بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (نحل: ۱۰۷).

۷. از دیگر خصوصیات کافران که وجود این خصوصیت سبب می گردد در تقابل با متقین قرار بگیرند، عدم هدایت الهی می باشد. این مهم در آیات «وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مائده: ۶۷)، «زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (توبه: ۳۷)، «بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (نحل: ۱۰۷) و دیگر آیات بیان شده است؛ ولی هدایت الهی از نعمت هایی است که به متقین اسناد داده شده است. آیات «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲)، «هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۱۳۸) و «وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۵۰) بیانگر هدایت الهی به متقین می باشد؛ لذا می توان از تقابل بین هدایت و عدم هدایت، تقابل بین متعلق آنان، یعنی متقین و کافران را جست.

از جمع بندی مطالب بیان شده به این نتیجه می رسیم که طبق بسیاری از آیات الهی کفر در تقابل با تقوا قرار دارد؛ یعنی در حوزه معنایی تقوا، کفر در دایره مفاهیم مقابل تقوا جا پیدا می کند. مطالب بیان شده در تقابل متقین با کافران را در نمودار ذیل می توان مشاهده کرد:



می‌توان بیان کرد از آنجایی که در معنای کفر، ستر و پوشاندن قرار دارد، در مقابل، تقوا نوعی حبس و اظهار وجود دارد؛ به عبارت دیگر کافر در جهت پوشاندن نعمت‌های الهی و در نتیجه پوشاندن خدا تلاش می‌کند؛ ولی در مقابل آن، متقی در راه حفظ خدا و اظهار او می‌کوشد؛ لذا کفر در تقابل با تقوا قرار می‌گیرد.

د) تحلیل تقابل تقوا و عدوان

۱. معنای پایه

عداوت از ریشه «ع د و» به معنای تجاوز است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۱۳). وقتی به قلب نسبت داده می‌شود، به آن عداوت گویند. در راه رفتن نیز عدو به معنای دویدن است. گاه در مورد عدم رعایت عدالت در معامله بیان می‌گردد (راغب، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۵۵۳). اگر عداوت در کنار بغض قرار گیرد، عداوت به معنای دشمنی ظاهری و بغضا به معنای دشمنی قلبی تبیین می‌شود؛ مانند آیه شریفه «وَ الْأَقْبَانِ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (مائده: ۶۵). عدوان در لغت به معنای ظلم و ستم است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۳۳) و در قرآن به همه انواع تجاوز اطلاق می‌شود، چه تجاوز جایز و پسندیده و چه تجاوز ممنوع و مذموم؛ پس معنایی وسیع‌تر از کلمه ظلم دارد و اعم از ظلم می‌باشد و به همین دلیل عدوان و ظلم در برخی آیات در کنار هم قرار گرفته‌اند.

۲. تحلیل

۱. در برخی آیات مثل «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۷۶) و «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه: ۷) محبت خدا به متقین نسبت داده شده است و در مقابل در برخی آیات مثل «وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: ۱۹۰)، «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (اعراف: ۵۵) عدم محبت خدا به

معتدین نسبت داده شده است. می‌توان از تقابل محبت و عدم محبت، تقابل متعلق آنان، یعنی متقین و معتدین را کسب کرد.

۲. در آیات الهی جزای نیک از ثمرات کسب تقوا معرفی شده است. جزایی که به متقین نسبت داده شده است در آیات «جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ» (نحل: ۳۱) و «قُلْ أُولَئِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخَالِدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا» (فرقان: ۱۵) بیان شده است؛ ولی این تقابل با بیان عذابی که به عدوان نسبت داده شده، قابل اثبات است. در آیات «فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (بقره: ۱۷۸)، «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ» (نساء: ۱۴) و دیگر آیات به ثمره عذاب بر عدوان اشاره شده است. چنانچه عذاب الهی را در تقابل با عطای اجر الهی می‌توان تصور کرد، پس عدوان نیز که متعلق عذاب است، در تقابل با تقوا می‌تواند قرار گیرد.

۳. نار و جهنم از ثمرات عدوان در قرآن کریم است. در آیات مختلفی به این ثمره در نسبت با عدوان اشاره شده که می‌توان به آیات «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (نساء: ۳۰) و «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ» (فصلت: ۱۹) اشاره کرد. این در حالی است که بهشت که در تقابل با نار است، در آیات زیادی به متقین نسبت داده شده است که می‌توان به آیات «قُلْ أَتَبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (آل عمران: ۱۵)، «وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۱۳۳)، «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» (حشر: ۱۷) و «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ» (حجر: ۴۵) اشاره کرد.

۴. از دیگر مفاهیم مقابل تقوا، ظلم است که در بحث مربوط به آن مستقلاً مطرح می‌شود؛ اما در آیه شریفه «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: ۲۲۹) چنان‌که مشاهده می‌شود، ظلم و اعتدا به یک معنا اخذ

شده‌اند؛ یعنی ظالمان همان معتدین معرفی شده‌اند و از آنجا که ظلم در تقابل با تقواست، طبق هم‌معنایی ظلم و اعتدا در این آیه، اعتدا در تقابل با تقوا قرار می‌گیرد.

۵. از آیات مشهور در تقابل عدوان و تقوا، آیه شریفه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» (مائده: ۲) می‌باشد. این در حالی است که در آیه شریفه «فَلَا تَتَّجِرُوا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَتَّجِرُوا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى» نیز این تقابل شکل گرفته است. با توجه به لف و نشر مرتب، برّ در مقابل اثم و تقوا در مقابل عدوان قرار گرفته است. اثم در مقایسه با عدوان به اعمالی گفته می‌شود که اثر سوء دارد؛ ولی اثر آن فردی است و به دیگران سرایت نمی‌کند؛ نظیر می‌گساری و قماربازی که مربوط به حق الله است؛ اما عدوان ناظر به اموری است که موجب تعدی به حقوق دیگران می‌شود و مردم از آن متضرر می‌گردند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۱۸۶). به عبارت دیگر اثم به هر نوع جرم گفته می‌شود و عدوان به ظلم (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۳۳۴).

با توجه به تقابل این دو (برّ و تقوا) با عدوان و اثم، می‌توان دو واژه اخیر را دعوت به گناه و معصیت و همراهی با فساد و ظلم تفسیر نمود؛ به عبارتی جامعه مسلمانان باید بر ایمان و عمل صالح ناشی از ترس خدا همکاری نموده و در مقابل بر گناه- یعنی عمل زشت که موجب عقب‌افتادگی از زندگی سعادت‌مندانه است- و عدوان که تعدی بر حقوق حقه مردم و سلب امنیت از جان و مال و ناموس آنان است، تعاون و همکاری نکنند.

برّ چیزی است که نفس و قلب به آن اطمینان می‌یابد و اثم چیزی است که در انسان ایجاد وسوسه، اضطراب و نگرانی می‌کند، گرچه مردم بدان رأی دهند و اصرار ورزند؛ لذا همنشینی برّ و تقوا در تقابل همنشینی اثم و عدوان در آیه مشهود بوده که تجاوز و عدوان در تقابل با تقوا دانسته شده است. این مهم در نمودار زیر مشاهده می‌شود:

«تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ»

هـ) تحلیل تقابل تقوا و ظلم

۱. معنای پایه

ظلم از ریشه «ظ ل م» در نظر زبان‌شناسان و بیشتر دانشمندان عبارت است از «وضع الشيء في غير موضعه المختص به»؛ قرارگرفتن چیزی در غیر از جایی که مخصوص به اوست یا به نقصان و کمی و یا به زیادتى و فزونى و یا به عدول و انحراف از زمان و مکان آن؛ لذا گفته می‌شود: «ظَلَمْتُ السَّقَاءَ» در وقتی که شیر بی‌موقع از شتر مادینه دوشیده می‌شود و آن هم «ظَلِيم» نامیده می‌شود (راغب، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۵۳۷). ابن‌فارس گفته است: ظا و لام و میم دارای دو معنای اصلی است: ۱. تاریکی و سیاهی؛ ۲. چیزی را از ستم در غیر موضوع خود نهادن.

همان‌طورکه شخص در تاریکی چیزی را نمی‌بیند، در حال ستم کردن هم مثل اینکه در تاریکی فرو رفته نمی‌تواند درک حقیقت کند و به‌طورکلی می‌توان گفت ظلم به معنای ستم و گذاشتن چیزی در غیر محل آن است. اما آنچه در اصطلاح و عرف مردم از ظلم ذکر می‌شود، بیشتر مصادیق آن می‌باشد که ظلم به معنای اخص است.

۲. تحلیل

۱. از جمله آیاتی که در آن تقابل ظلم و تقوا نمایش داده شده است، آیاتی است که نسبت عدم محبت الهی به ظالمان داده شده است که در مقابل، محبت الهی به متقین منسوب است. در آیات «وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (آل عمران: ۵۷)، «وَلَيُعَلِّمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (آل عمران: ۱۴۰) و «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (شوری: ۴۰) نسبت عدم محبت الهی به ظالمان مشهود

می‌باشد. در مقابل نسبت محبت الهی به متقین در آیات «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۷۶) و «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه: ۷) نمایان است؛ لذا ظلم را نیز می‌توان در شمار مفاهیم متقابل تقوا دانست؛ زیرا محبت الهی و عدم محبت الهی که این دو واژه به آنان منسوب هستند، در تقابل قرار دارند.

۲. از دیگر توصیفات ظالمان در قرآن کریم، نسبت عدم هدایت الهی به آنان است. آنان خود را در تاریکی جهل قرار داده و با پوشش نعمت‌های الهی خود را در تاریکی قرار داده‌اند. عدم هدایت و سرگردانی ظالمان در آیات «فَبِهَتِ الَّذِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (بقره: ۲۵۸)، «وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (آل عمران: ۸۶)، «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا» (نساء: ۱۶۸)، «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَمَا إِنَّا لَنُفِئَهُمُ مِنَ اللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (مائده: ۵۱)، «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» (انعام: ۸۲) و دیگر آیات بیان شده است. آیات «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲)، «هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۱۳۸) و «وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (مائده: ۴۶) بیانگر هدایت الهی به متقین می‌باشد؛ لذا می‌توان از تقابل بین هدایت و عدم هدایت، تقابل بین متعلق آنان یعنی متقین و ظالمان را جست.

۳. از دیگر آیاتی که تقابل ظلم و تقوا به زیبایی بیان شده است، آیه شریفه «وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ» (جاثیه: ۱۹) می‌باشد که آیه بیان می‌کند خدا ولی و سرپرست کسانی است که پیروی از دین او کنند و برای این سرپرست ایشان است که متقی هستند و خدا ولی مردم متقی است و کسانی که هواهای جاهلان را پیروی می‌کنند، خدای تعالی ولی آنها نیست، بلکه آنها خودشان ولی یکدیگرند، چون ستمکاران و ستمکاران ولی یکدیگرند، پس تو ای رسول گرامی، دین مرا پیروی کن تا من ولی تو باشم و از احوای آنان پیروی مکن تا آنان ولی تو نشوند، چون ولایت آنان هیچ دردی از تو دوا نمی‌کند و جای ولایت خدا را نمی‌گیرد؛ لذا با این بیان، تقوا

در مقابل ظلم قرار گرفته است.

۴. از آیه شریفه «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» (مریم: ۷۲) نیز می‌توان تقابل ظلم و تقوا را اثبات کرد. آیه با توجه به سیاق آیات دیگر در مقام بیان این مطلب است که هیچ‌یک از شما- متقیان و ظالمان- نیست، مگر آنکه به‌زودی در لبه و پرتگاه آتش قرار می‌گیرید و این قرارداد شما در پرتگاه آتش واجبی حتمی بر پروردگارت شده، آن‌گاه کسانی را که تقوا داشته‌اند نجات داده، ظالمان را در آن باقی می‌گذاریم، به خاطر اینکه ظلم کردند و ایشان به زانو در آمده، باقی می‌مانند؛ لذا در این آیه نیز تقوا در مقابل ظلم قرار گرفته است.

۵. با نگاهی به آیات شریفه «وَمَا أُوَاهِمُ النَّارُ وَ بئسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ» (آل عمران: ۱۵۱)، «فَتَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ»، «لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» (اعراف: ۴۱) و دیگر آیات در این بستر، مأوا و نتیجه ظالمان، جهنم بیان شده است. عاقبت ظالمان در این آیات آتش دانسته شده؛ این در حالی است که سرانجام متقین طبق آیات «قُلْ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (آل عمران: ۱۵)، «وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۱۳۳)، «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» (آل عمران: ۱۵)، «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ» (ذاریات: ۱۵) و بسیاری از آیات دیگر، بهشت معرفی شده است؛ لذا از تقابل بهشت و جهنم، تقابل دو واژه ظلم و تقوا را که به این دو مأوا نسبت داده شده‌اند، می‌یابیم.

و) تحلیل تقابل تقوا و کبر

۱. معنای پایه

استکبار از ریشه «ک ب ر» و به معنای «برتری‌خواهی» (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۸)،

امتناع از پذیرش «حق» از روی عناد و «تکبر» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۱۳) و خودبزرگ‌بینی دروغین است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۹). جوهری معنای اصلی آن را عظمت و بزرگی معرفی می‌کند (جوهری، ۱۲۷۰، ج ۲، ص ۱۰۵). این واژه با مؤلفه‌های استغنا، طغیان، عتو، بطر و بغی همنشینی و ارتباط دارد. با بررسی همنشین‌های این واژه به گوهر معنایی سرکشی و خود برتری دست می‌یابیم.

۲. تحلیل

برای اثبات تقابل کبر و تقوا می‌توان به آیات زیر تمسک جست:

۱. از مقامات متقین که در قرآن کریم ذکر شده است، عنایت حضرت حق است؛ به این معنا که نزد خدا دارای مقام و شان خاصی است. در برخی آیات مثل «قُلْ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» (آل عمران: ۱۵)، «وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ» (زخرف: ۳۵) و «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ» (قلم: ۳۴) به آن اشاره شده است. این مقام حاکی از تقرب زیاد متقین نسبت به باری تعالی است. با مراجعه به آیات الهی از اوصاف کسانی که به چنین مقامی دست یافتند، عدم استکبار معرفی شده است. استکبار بر خلاف عبودیت و بندگی است؛ زیرا کسی که به مقام عظمت و جلال پروردگار متعال معرفت یافته، به عجز و ضعف و احتیاج و فقر کلی خود متوجه گردد، هیچ‌گونه زمینه‌ای برای خودبینی و خودستایی نخواهد بود. این مهم در آیات «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ» (اعراف: ۲۰۶) و «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ» (انبیاء: ۱۹) بیان شده است. متقین که به مقام عنایت نائل شده‌اند، طبق این آیات در تقابل با استکبار قرار دارند و از این خصیصه مبرا هستند. بدین ترتیب از آیات چنین بر می‌آید که کبر در تقابل با تقوا قرار دارد.

۲. از دیگر موارد تقابل بین تقوا و کبر، نکته‌ای است که در آیه شریفه «وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وِليًّا وَ لَا نَصِيرًا»

(نساء: ۱۷۳) به مستکبران نسبت داده شده است. آن نکته عذاب الهی است که چون استکبار حاصل شد، به عذاب و شکنجه دردناک گرفتار خواهد شد و چون این افراد در مقابل مقام الوهیت گردنکشی و خودبینی داشتند و اعمال صالحی نیز انجام ندادند، نمی‌توانند از خداوند متعال متوقع رحمت و آمرزش شوند و قهراً به نتایج افکار و اعمال خود مبتلا خواهند شد.

اما نبودن ولی و نصیر: برای اینکه ولی و نصیر لازم است که خود آنها قدرت و قوت روحانی داشته باشند تا بتوانند درباره دیگری شفاعت و وساطت کنند و چنین افرادی هم هرگز درباره افراد کافر یا فاسق شفاعت نخواهند کرد. اما در مقابل، متقین طبق آیات «جَنَّاتٌ عِدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ» (نحل: ۳۱) و «قُلْ أُولَئِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا» (فرقان: ۱۵) از جزای نیک بهره می‌جویند؛ یعنی به کفار، عذاب نسبت داده شده و در مقابل به متقین، جزای نیک.

۳. با توجه به اینکه در شماره گذشته از ثمرات استکبار، عذاب الهی معرفی شد، در برخی از آیات به محل عذاب یعنی جهنم اشاره می‌کند. در برخی آیات ثمره استکبار، جهنم بیان شده است که در آیات «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» و «فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبَسَ ثَوْبَى الْمُتَكَبِّرِينَ» به آن اشاره شده است. باید بیان کرد در تقابل با جهنم، بهشت قرار دارد که این محل در آیات الهی به متقین نسبت داده شده است. این مهم در آیات «قُلْ أَتَبَيَّكُمُ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (آل عمران: ۱۵)، «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۱۳۳)، «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» (آل عمران: ۱۹۸)، «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ» (حجر: ۴۵) و بسیاری از آیات دیگر اشاره شده است؛ لذا از تقابل بهشت و جهنم به تقابل متعلق آنان یعنی تقوا و کفر دست می‌یابیم.

۴. از مواردی که در آیات الهی به مستکبران نسبت داده شده است، عدم محبت الهی می‌باشد که در آیه شریفه «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» (نحل: ۲۳) به آن اشاره شده است؛ چراکه استکبار در برابر حق نخستین نشانه بیگانگی از خداست؛ درحالی‌که فرد متقی به دلیل ارتباط عمیق خود با خداوند توانسته است محبت خدا را به خود جلب نماید؛ چنان‌که در آیات «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۷۶) و «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه: ۷) به این مهم اشاره شده است؛ لذا تقابل کبر و تقوا با تقابل محبت و عدم محبت الهی قابل اثبات است.

ز) تحلیل تقابل تقوا و فساد

۱. معنای پایه

فساد از ریشه «ف س د» نقیض صلاح می‌باشد (ازهری، [بی‌تا]، ج ۱۲، ص ۲۵۷). راغب این واژه را خارج شدن چیزی از حد اعتدال، چه کم و اندک و چه زیاد معرفی می‌کند و بیان می‌دارد که واژه فساد در نفس و بدن و اشیائی که از استقامت و ثبات خارج شده است، به کار می‌رود (راغب، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۶۳۶).

۲. تحلیل

۱. با عنایت به اینکه دار الآخرة به متقین نسبت داده شده است (انعام: ۳۲ / اعراف: ۱۶۹) و با توجه به آیه شریفه «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص: ۸۶) می‌توان به تقابل تقوا و فساد پی برد؛ به این بیان که - چنان‌که قرآن می‌فرماید - متقین کسانی هستند که علو و فساد را اراده نمی‌کنند و با تقوای آنان سازگار نیست؛ زیرا آنچه سبب محرومیت انسان از مواهب سرای آخرت می‌شود، درحقیقت همین دو نکته است: برتری‌جویی (استکبار) و فساد در زمین که همه گناهان در آن جمع است؛ چراکه هرچه خدا از آن نهی کرده، حتماً بر خلاف نظام

آفرینش انسان و تکامل وجود است؛ بنابراین ارتکاب آن نظام زندگی او را بر هم می‌زند، لذا مایه فساد در زمین است.

حتی مسئله «استعلاء» و برتری‌جویی خود یکی از مصادیق «فساد در زمین» است؛ ولی اهمیت فوق‌العاده آن سبب شده است که به صورت ویژه مطرح گردد؛ لذا در پایان عاقبت نیکو را به متقین که در تقابل با این دو صفت هستند، نسبت می‌دهد.

۲. از دیگر موارد اثبات‌کننده تقابل بین تقوا و فساد، آیاتی است که در آن، عدم محبت الهی به خود فساد و مفسدان تعلق گرفته است. با واکاوی این موارد در قرآن کریم به آیات «وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (بقره: ۲۰۵)، «وَ يَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (مائده: ۶۴) و «وَلَا تَتَّبِعِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (قصص: ۷۷) دست می‌یابیم که عدم محبت الهی را به فساد و مفسدان یادآور شده‌اند. این در حالی است که - چنان‌که گذشت - در آیات «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۷۶) و «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه: ۷)، محبت الهی به متقین نسبت داده شده است؛ لذا با تقابل محبت و عدم محبت الهی به تقابل متعلق آنان که تقوا و فساد است، دست می‌یابیم.

ح) تحلیل تقابل تقوا و اسراف

۱. معنای پایه

اسراف از ریشه «س ر ف» است که فراهیدی آن را نقیض اقتصاد بیان کرده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۲۴۴) و ازهری آن را تجاوز از مقدار معین (ازهری، [بی‌تا]، ج ۱۲، ص ۲۷۶) و راغب نیز با بیان همین معنا، آن را در انفاق مشهورتر دانسته است (راغب، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۰۷). طریحی در مقام فرق‌گذاری بین اسراف و تبذیر، تبذیر را انفاق در آنچه سزاوار نیست و اسراف را مصرف زیاده بر آنچه سزاوار است، تبیین کرده است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۲۱۷).

۲. تحلیل

الف) از مواردی که دال بر تقابل میان تقوا و اسراف است، تقابل میان محبت و عدم محبت الهی می‌باشد که به تقوا و اسراف تعلق گرفته است. در آیات شریفه «كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (انعام: ۱۴۱) و «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (اعراف: ۳۱) می‌توان تعلق عدم محبت الهی را به مسرفان مشاهده کرد؛ درحالی‌که - چنان‌که گذشت - محبت الهی نسبت به متقین در آیات «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۷۶) و «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» بیان شده است؛ لذا از تقابل محبت و عدم محبت به تقابل تقوا و اسراف می‌رسیم.

ب) از دیگر موارد برای بیان و اثبات تقابل میان تقوا و اسراف، وعده عذاب و جزایی است که خدا به دو گروه داده است. در مورد مسرفان در آیه شریفه «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى» (طه: ۱۲۷) عذاب الهی جزا داده می‌شود؛ درحالی‌که در مورد متقین جنت جزا داده می‌شود؛ چنان‌که در آیات «جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ» (نحل: ۳۱) و «قُلْ أُولَئِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَأَنَّ لَهُمْ جِزَاءً وَ مَصِيرًا» (فرقان: ۱۵) به آن اشاره شده است.

ج) در اثبات تقابل مورد بحث به تقابل نکته موجود در دو آیه «إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» (غافر: ۲۸) و «ذَلِكَ الْكِتَابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲) می‌توان اشاره کرد؛ به این بیان که در آیه اول عدم هدایت به مسرفان نسبت داده شده است؛ درحالی‌که در آیه دوم هدایت الهی به متقین نسبت داده شده است. حتی در آیه شریفه «لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ» (غافر: ۳۴) اضلال الهی به مسرفان نسبت داده شده است؛ لذا از تقابل هدایت و اضلال می‌توان به تقابل متعلق آنان، یعنی تقوا و اسراف دست یافت.

د) از دیگر طرق برای اثبات تقابل، وعده‌گاه میان مسرفان و متقین می‌باشد؛ یعنی

چنان‌که در آیه شریفه «وَ أَنْ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ» (غافر: ۴۳) مسرفان اهل جهنم معرفی گشته‌اند، در مقابل متقین در آیات «قُلْ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (آل عمران: ۱۵)، «وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۱۳۳)، «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» (آل عمران: ۱۹۸)، «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ» (حجر: ۴۵) و بسیاری از آیات دیگر به وعده بهشت خطاب گشته‌اند که این نکته کاشف از تقابل میان تقوا و اسراف می‌باشد.

ط) تحلیل تقابل تقوا و فجور

۱. معنای پایه

«فجور» از ماده «ف ج ر» به معنای شکافتن در چیزی است و از آنجا که سپیده صبح پرده شب را می‌شکافد، به آن «فجر» گفته شده است و نیز از آنجا که ارتکاب گناهان پرده دیانت را می‌شکافد، به آن «فجور» اطلاق شده است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۷۵).

۲. تحلیل

الف) سرنوشت فجار در آیه «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ» (مطففین: ۷) سجین معرفی شده است. در معنای سجین دو نظریه وجود دارد:

۱. «سجین» همان دیوان کل است که نامه اعمال همه بدان در آن جمع می‌باشد و تعبیر از آن به عنوان «سجین» شاید به این سبب باشد که محتویات این دیوان، سبب زندانی شدن آنها در جهنم است، یا خود این دیوان در قعر جهنم جای دارد، به عکس کتاب ابرار و نیکان که در اعلیٰ علیین بهشت است.

۲. تفسیر دوم این است که «سجین» به همان معنای مشهور و معروف یعنی «دوزخ» است که زندان عظیمی است برای همه بدکاران یا محل سختی از دوزخ می‌باشد و منظور از «کتاب فجار» همان سرنوشتی است که برای آنها رقم زده شده است.

بنابراین معنی آیه چنین است: «سرنوشت مقرر و مسلم بدکاران در جهنم است» و استعمال کلمه «کتاب» در این معنا در قرآن کم نیست (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲۶، ص ۲۵۶). در آیه شریفه «وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» (انفطار: ۱۴) به این مهم تصریح شده است که منزلگاه فجار، جهنم می‌باشد. این نکته بر خلاف سرنوشت متقین است که منزلگاه آنان در بهشت است؛ لذا می‌توان تقوا و فجور را در تقابل هم دانست. متقین در مقابل فجار قرار گرفته، در دو صف متضاد با یکدیگر قرار دارند و دارای آثار خارجی و روحی متضاد نیز می‌باشند؛ به طوری که متقین در روز قیامت در جوار رحمت الهی قرار می‌گیرند؛ همچنان که مجرمان و فجار در دوزخ معذب می‌باشند.

ب) از آیاتی که در بردارنده تقابل میان تقوا و فجور می‌باشد، آیه شریفه «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس: ۸) می‌باشد که به خوبی این تقابل را نشان داده است. فجور حالت نفسانی میل به گناه و تبهکاری است، و لو اینکه به جهاتی از قبیل ملاحظه مردم و غیر آن گناهی از او نزد مردم نمایان نشده باشد، ولیکن چون خمیرمایه بدکاری در او وجود دارد و تزکیه روحی انجام نگرفته است، با فراهم شدن زمینه گناه، مرتکب آن می‌گردد. چنین کسانی هرگز تقوا ندارند و جزو متقین نیستند. قابل توجه اینکه خداوند نعمت‌های فراوانی در اختیار بشر گذاشته است؛ ولی از میان تمام این نعمت‌ها در اینجا بر مسئله الهام «فجور» و «تقو» و درک حسن و قبح تکیه کرده است؛ چراکه این مسئله سرنوشت‌سازترین مسائل زندگی بشر است.

ج) از دیگر آیات باید به آیه شریفه «أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ» (ص: ۲۸) اشاره کرد. این آیه نیز بر تقابل میان تقوا و فجور اشاره دارد؛ چراکه گروه اول در مسیر اهداف آفرینش گام بر می‌دارند و به سوی مقصد پیش می‌روند؛ اما گروه دوم در جهت مخالف قرار گرفته‌اند.

ی) تحلیل تقابل تقوا و خسران

۱. معنای پایه

خسran از ریشه «خ س ر» به معنای نقصان آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۱۹۵). صاحب التحقیق آن را در مقابل سود بیان کرده و مواردی مثل نقص، ضلال و هلاک را که در لغت بیان شده است، صادق در تمامی موارد نمی‌داند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۵۴).

۲. تحلیل

الف) در آیه شریفه «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲) - چنان‌که مشاهده می‌شود - هدایت الهی به متقین نسبت داده شده است و متقین از این هدایت بهره می‌برند؛ درحالی‌که در مقابل، اهل خسran در اضلال به سر می‌برند. این مهم در آیه شریفه «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (اعراف: ۱۷۸) اشاره شده است؛ لذا می‌توان تقوا و خسran را در تقابل هم دانست. شاید دلیل اینکه در مورد هدایت‌یافتگان کلمه مفرد (الْمُهْتَدِي) به کار رفته و در مورد گمراهان به صورت جمع آمده (الْخَاسِرُونَ) آن باشد که راه هدایت‌یافتگان یکی است و با هم متحدند؛ اما منحرفان، متفرق‌اند و راهشان متعقد است.

ب) چنان‌که در تقابل‌های قبل اشاره شد، وعده‌گاه متقین بهشت بیان شده است که در آیات مختلف به آن اشاره شده است؛ درحالی‌که نسبت به اهل خسran، جهنم مأوا و منزلگاه آنان قرار داده شده که در آیات شریفه «فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (انفال: ۳۷) و «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ» (نمل: ۵) به آن اشاره شده است؛ لذا از تقابل بهشت و جهنم می‌توان تقابل تقوا و خسran را دریافت.

ک) تحلیل تقابل تقوا و خیانت

۱. معنای پایه

خیانت از ریشه «خ و ن» بوده که ابن فارس معنای اصلی آن را نقص دانسته و در نسبت به افراد، خیانت را نقصان الوفا معرفی کرده است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۳۱). راغب آن را مترادف با نفاق و خیانت را بیشتر در شکستن پیمان و امانت دانسته است؛ ولی نفاق را بیشتر در امور دینی می‌داند (راغب، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۰۵).

۲. تحلیل

الف) در آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (انفال: ۵۸) عدم محبت الهی به خائنان نسبت داده شده است؛ در حالی که محبت الهی که در تقابل با عدم محبت است، به متقین در آیات «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۷۶) و «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه: ۷) بیان شده است.

ل) تحلیل تقابل تقوا و اختیال

۱. معنای پایه

اختیال از ریشه «خ ی ل» اصلش صورت مجرد است؛ مثل صورتی در خواب و آینه که برای انسان به سبب فاصله از شیء در ذهن متصور می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۰۴)؛ لذا وقتی انسان در خود تصور بزرگی کند و در ذهن تکبر ورزد، به او نسبت اختیال می‌دهند.

۲. تحلیل

الف) در مقام اثبات تقابل میان تقوا و اختیال باید به آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ

مُخْتَالِ فَخُورٍ» (لقمان: ۱۸) و آیات «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۷۶) و «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه: ۷) اشاره کرد که در آیه اول، عدم محبت الهی به انسان مختال و در آیات بعدی محبت الهی به متقین نسبت داده شده است. «مختال» از ماده «خیال»، و «خیلاء» به معنای کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ می‌بیند. تفاوت «مختال» و «فخور» در این است که اولی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی است و دومی به اعمال کبرآمیز خارجی (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۵۴). تنها کسی گرفتار این حالات می‌شود که مست ناز و نعمت گردد؛ ولی وجود آفات و مصایب برای آنها که قابل بیداری و هدایت‌اند، این مستی و آثار آن را از بین می‌برد. از آنجایی که متقین خدا را حاضر می‌یابند از کبر و توهم خودبرتربینی به دورند؛ لذا با این بیان می‌توان به تقابل اختیال و تقوا دست یافت.

نتیجه‌گیری

با بررسی مواردی که نسبت تقابل با تقوا دارند، این نکته حاصل می‌شود که این موارد نسبت به هم حالت همپوشانی دارند؛ مثلاً با توجه به معنای کفر می‌یابیم که کافر در پوشاندن نعمت‌های الهی و در نتیجه پوشاندن خدا می‌کوشد. فجور نیز حالت نفسانی میل به گناه و تبهکاری است، و لو اینکه به جهاتی از قبیل ملاحظه مردم و غیر آن گناهی از او نزد مردم نمایان نشده باشد؛ و لکن چون خمیرمایه بدکاری در او وجود دارد و تزکیه روحی انجام نگرفته است، با فراهم شدن زمینه گناه مرتکب آن می‌گردد. چنین کسانی هرگز تقوا ندارند و جزو متقین نیستند؛ ولی در مقابل آن فرد متقی سعی در حفظ خدا و اظهار او دارد؛ لذا متقی به کسی گفته می‌شود که بر خلاف موارد بیان‌شده چون خدا را حفظ می‌کند و حضور او را کاملاً درک کرده است و از هرچه غفلت از خدا را در پی دارد، مثل کفر، فجور، اختیال و کبر موارد به دور است. با مراجعه به قرآن کریم کشف می‌شود که مقابل‌های تقوا دارای تقارب معنایی هستند. آیات ذیل این نکته را نشان می‌دهند: «وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: ۲۵۴)، «وَ مِنْ

النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ... أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» (بقره: ۸)، «مَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (بقره: ۱۲۱)، «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (زمر: ۶۳)، «مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: ۲۲۹)، «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» (نحل: ۲۲) وَ «وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ» (شعرا: ۱۵۱).

در آیه شریفه «إِنَّكُمْ لَتَنَاتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ» (اعراف: ۸۱) که شهوت را در غیر جای خود مصرف کرده‌اند، به جای ظلم تعبیر به اسراف شده است؛ لذا با دقت در آیات همپوشانی معنایی نسبت به یکدیگر واضح می‌گردد. در نتیجه این نکته حاصل می‌شود که فرد متقی برای سیر الی‌الله باید از این موانع اجتناب ورزد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ قم: نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ق.
۲. اختیار، منصور؛ معناشناسی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
۳. ازهری، محمد بن احمد؛ تهذیب اللغة؛ قاهره: الدار المصرية، [بی تا].
۴. اصفهانی، راغب؛ مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن؛ تهران: مکتبه المرتضویه، ۱۳۶۲.
۵. ایزوتسو، توشیهیکو؛ مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ چ ۱، تهران: فرزانه، ۱۳۷۸.
۶. —؛ خدا و انسان در قرآن؛ ترجمه احمد آرام؛ چ ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی و زبان‌شناختی، ۱۳۶۱.
۷. —؛ مفهوم ایمان در کلام اسلامی؛ ترجمه زهرا پورسینا؛ چ ۱، تهران: سروش، ۱۳۷۸.
۸. باطنی، محمدرضا؛ زبان و تفکر؛ تهران: کتاب زمان، ۱۳۶۳.
۹. بورشه، اف جی؛ زبان‌شناسی و ادبیات: تاریخچه چند اصطلاح؛ ترجمه کورش صفوی؛ تهران: هرمس، ۱۳۷۷.
۱۰. پالمر، فرانک رابرت؛ نگاهی تازه به معنی‌شناسی؛ ترجمه کورش صفوی؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۶.
۱۱. زمخشری، محمود بن عمر؛ اساس البلاغه؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۹۹ق.
۱۲. صفوی، کورش؛ آشنایی با معنی‌شناسی؛ تهران: نشر پژواک کیوان، ۱۳۸۶.
۱۳. —؛ درآمدی بر معناشناسی؛ چ ۳، تهران: انتشارات سوره، ۱۳۸۷.
۱۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.

۱۵. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق محمدجواد بلاغی؛ چ ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۱۶. طریحی، فخرالدین؛ مجمع البحرین؛ تحقیق سیداحمد حسینی؛ چ ۳، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵.
۱۷. عسکری، ابوهلال؛ معجم الفروق اللغویة؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
۱۸. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ العین؛ تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، گردآورنده محسن آل عصفور؛ قم: دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
۱۹. قائمی نیا، علیرضا؛ بیولوژی نص؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.

۱۹۹

دهن

تحلیل حوزه مقابل تقوا با تاکید بر روش معناشناسی ایزوتسو





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی